



بحث کوتاهی درباره‌ی

# سوسیالیسم

دکتر عبدالرحمن قاسملو



ترجمه:

انتشارات حزب دمکرات کردستان ایران

نام کتاب: بحث کوتاهی درباره‌ی سوسیالیسم  
نویسنده: دکتر عبدالرحمن قاسملو  
گرافیک و دیزاین: هۆزان

## فهرست مطالب

مقدمه	۵
۱- سوسیالیسم: آرمان نهایی حزب ما	۶
مسائل «ملی» و «اجتماعی»	۶
سوسیالیسم چرا «آرمان نهایی» است؟	۹
۲- سوسیالیسم چیست؟	۱۴
سوسیالیسم و سرمایه‌داری	۱۴
سوسیالیسم و کار	۱۶
سوسیالیسم و اقتصاد	۱۸
۳- سوسیالیسم موجود	۲۲
سوسیالیسم در اتحاد شوروی	۲۲
سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی	۳۰
کشورهای سوسیالیستی و دموکراسی	۳۴
۴- سوسیالیسم و شرایط ویژه‌ی کشور ما	۴۰
۵- موضع ما در مقابل کشورهای سوسیالیستی	۴۸
کوتاه سخن!	۵۸



## مقدمه

ترجمه از متن کوردی مردادماه سال ۱۳۶۲  
در برنامه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران فصل اول «اهداف کلی» ماده‌ی دوم چنین آمده است:  
«آرمان نهایی حزب دمکرات کردستان ایران ایجاد یک جامعه‌ی دمکراتیک سوسیالیستی است».

در رابطه با این ماده است که می‌خواهیم چند مسئله اساسی را روشن نماییم:

نخست آنکه به چه علت در برنامه اشاره به سوسیالیسم را ضروری تشخیص داده‌ایم؟

دوم آنکه سوسیالیسمی که ما در نظر داریم به مثابه‌ی آرمان نهایی حزب پیاده کنیم چگونه سوسیالیسمی است؟ و چرا بدین شیوه در برنامه مطرح شده است؟

سوم آنکه رابطه‌ی حزب ما با کشورهای سوسیالیستی بطور اعم و با اتحاد شوروی بطور اخص چگونه باید باشد؟

## ۱- سوسیالیسم: آرمان نهایی حزب ما

### – مسائل «ملی» و «اجتماعی»

نخستین پرسش که به میان می‌آید این است که حزب دمکرات کردستان ایران که یک حزب «مارکسیست» یا «مارکسیست-لنینیست» یا «کمونیست» و بطور کلی حزب ویژه‌ی طبقه‌ی کارگر نیست به چه علت از سوسیالیسم سخن به میان می‌آورد؟ پاسخ این پرسش این است که حزب دمکرات کردستان ایران اگرچه یک حزب دمکراتیک - ملی است لیکن در همان حال حزبی است پیشرو. پیشرو به این معنا که می‌خواهد همراه با حل مسائل ملی، کسب حقوق ملی خلقمان مشکلات اجتماعی را نیز حل و فصل نماید. در تعیین چنین آرمانی ما نه فقط تجربیات ملت‌های دیگر جهان، بلکه تجربیات گذشته‌ی ملت کورد را نیز بطور اخص مورد توجه قرار داده‌ایم.

این تجربیات کدامند؟ تجربیاتی که حاصل مبارزات خلق کورد بوده‌اند نشان داده‌اند: حزبی که می‌کوشد جنبش خلق کورد را رهبری نماید چنانچه تنها یک حزب ناسیونالیست (ملی‌گرا) تمام عیار باشد یعنی صرفاً حل مسئله‌ی ملی را مدنظر داشته باشد، بس به آنجا خواهد رسید که از یکطرف مشکلات اجتماعی را حل نکرده باقی می‌گذارد و بدین ترتیب کسب حقوق ملی را به صورت امری بی‌فایده درخواهد آورد، و از طرف دیگر از آنجا که به‌رحال نمی‌توان مسائل و مشکلات اجتماعی را نادیده

انگاشت ناگزیر حزب دیگری پیدا خواهد شد که بر روی حل چنین مسائلی تأکید خواهد کرد و به این ترتیب بخش بزرگی از زحمتکشان کردستان را به سوی خود جلب خواهد کرد.

بعنوان نمونه در کردستان عراق بعد از انقلاب ۱۴ ژوئیه در سال ۱۹۵۸ دو جریان نیرومند رشد یافتند:

نخست — پارت دمکرات کردستان عراق که هم خود را متوجه مسائل ملی کرده بود و برای نیل به این منظور حاضر بود با واپسگراترین اقشار و طبقات جامعه‌ی کردستان عراق همکاری نماید، از هر شیوه‌ای در امر مبارزه بهره گیرد و با هر کسی پیوند دوستی برقرار سازد.

دوم — حزب شیوعی (کمونیست) عراق که در مقابل بر مسائل و مشکلات اجتماعی تکیه می‌کرد تا بدان وسیله زحمتکشان کردستان را به سوی خود جلب کند.

اما سرانجام معلوم گردید که هیچ یک از این دو جریان نمی‌توانند در کار خود موفق گردند، و به خوبی روشن شد که چه آن حزبی که بیشتر مسائل و مشکلات ملی را ارج می‌نهد و مسائل اجتماعی را از یاد می‌برد و چه آن حزبی که صرفاً به مسائل اجتماعی توجه دارد و مسئله ملی خلق کورد در این مرحله را که یک مسئله اساسی است فراموش می‌نماید، یا اهمیت کمتری برای آن قایل می‌شود هیچکدام قادر نیستند در مرحله‌ی کنونی مبارزه نقش رهبری جنبش خلق کورد به عهده بگیرند و آنرا به پیروزی نهایی برسانند.

حزب دمکرات کردستان ایران از همان آغاز به این ضرورت پی برده است که باید چنان برنامه‌ای را تدوین نماید که در آن هم به شیوه‌ای اصولی و پیگیر راه حل مسئله‌ی ملی مشخص گردد و هم مسائل و مشکلات اجتماعی مورد توجه قرار بگیرد و برای حل آنها راه حل ارائه شود. این حزب از همان آغاز تأسیس آن یعنی از سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) حزبی پیشرو بوده و از سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) تاکنون برنامه‌ی آن به ویژه براساس راه حل دو مسئله «ملی» و «اجتماعی» پایه‌گذاری شده است.

در مورد مسئله‌ی ملی: محتوای این مسئله در واقع کسب «حق تعیین سرنوشت» است. این حق را می‌توان به چند شکل تأمین نمود:

نخست — به شکل استقلال که مشهورترین شکل آن است، ملتی که به استقلال میرسد حق تعیین سرنوشت را بطور کامل به دست می‌آورد.

دوم — به شکل «فدرالیسم» یعنی کسب حقوق ملی در چارچوب یک حکومت فدرال.

سوم — شکل خودمختاری

ما با در نظر گرفتن وضع کردستان و شرایط ویژه‌ی ایران و اوضاع کلی خلق کورد در خاورمیانه، خودمختاری را انتخاب کرده‌ایم و براین اعتقادیم که با بدست آوردن خودمختاری مسئله‌ی ملی خلق کورد در ایران بطور نسبی حل خواهد شد و به دنبال آن راه برای حل مسائل اجتماعی و رفع عقب‌افتادگی



کلی جامعه‌ی ما هموار خواهد گردید.

اما در مورد مسائل اجتماعی: به اعتقاد ما راه حل مسائل اجتماعی به صورت اساسی استقرار سوسیالیسم است. اساس سوسیالیسم در واقع از میان بردن استثمار انسان از انسان حزب دمکرات کردستان ایران می‌خواهد تا بهره‌کشی از انسان در جامعه به کلی ریشه‌کن شود و از اینرو استقرار سوسیالیسم را به مثابه‌ی آرمان نهایی خلق ما مورد توجه قرار داده است. بنابراین سخنان پاره‌ای از گروه‌ها و دسته‌ها که ادعا می‌کنند شعار حزب دمکرات کسب خودمختاری است و بعد از آن برای این حزب وظیفه‌ی دیگری باقی نخواهد ماند و به ناچار باید منحل گردد و از میدان مبارزه کنار برود، اگر خالی از غرض نباشد نشانه‌ی ناآگاهی است. چراکه بعد از کسب خودمختاری تازه باید دست به کار پیاده کردن برنامه‌ی حزب بشویم که هدف نهایی آن استقرار سوسیالیسم است.

### سوسیالیسم چرا آرمان «نهایی» است؟

بدواً باید توجه داشت که برای دستیابی به هدف باید مرحله به مرحله جلو رفت و برای هر مرحله شعار ویژه‌ای داشت. بطور کلی هر حزب سیاسی سه نوع شعار دارد:

نخست — شعار «روز» که می‌تواند درباره‌ی مسئله‌ی مشخص بسیار کوچکی باشد. برای نمونه: اگر در شهرها «نان» یا «نفت» کمیاب شود می‌توانیم مردم را تشویق نماییم تا دور هم جمع

شده تظاهرات بنمایند و خواستار «نان» یا «نفت» شوند. می‌توانیم محصلین مدارس را دعوت به راهپیمایی بنماییم که طی آن بخواهند «آموزگاران و دبیرانشان تبعید نگردند» و شعارهایی از این قبیل ...

دوم — درازمدت‌تر از شعار «روز» شعار «تاکتیکی» است. اگر مبارزات حزب را مورد توجه قرار دهیم درمی‌یابیم که بعد از انقلاب ایران تا به امروز حزب ما چند بار تاکتیک خود را عوض کرده است. در آغاز تاکتیک ما همکاری با رژیم بود که بعد از انقلاب بر سر کار آمده بود. ما از رهبری خمینی و رژیم وی پشتیبانی می‌کردیم و مسئله‌ی مبارزه‌ی مسلحانه مطرح نبود. در جنگ سه ماهه مبارزه‌ی مسلحانه را علیه رژیم خمینی شروع کردیم که در واقع این شیوه‌ی مبارزه را رژیم بر ما تحمیل کرده بود. بعد از پیروزی در جنگ سه ماهه بار دیگر تاکتیک خود را تغییر دادیم؛ لیکن این‌بار به جای پشتیبانی از رژیم خمینی، می‌خواستیم به منظور پیدا کردن راه چاره‌ای برای مسئله‌ی کوردستان با دولت به مذاکره بپردازیم. تاکتیک «مذاکره» نیز چندان دوامی نکرد و مبارزه‌ی مسلحانه مجدداً آغاز شد. لیکن اگر توجه داشته باشیم درخواهیم یافت که تاکتیک مبارزه‌ی مسلحانه کنونی ما با تاکتیک مبارزه‌ی مسلحانه‌مان در جنگ سه ماهه تفاوت دارد: در آن هنگام می‌جنگیدیم که رژیم را ناگزیز به مذاکره بنماییم، اما اکنون می‌جنگیم برای آنکه رژیم را سرنگون سازیم، چراکه به اعتقاد ما در چارچوب رژیم خمینی هیچ یک از

خواست‌های مردم کوردستان و خلق‌های ایران برآورده نمی‌شود. از اینرو تاکتیک کنونی ما «سرنگونی رژیم خمینی» است. بدین ترتیب می‌بینیم که ظرف این مدت چند مرحله پیش آمده است و متناسب با هر یک از این مراحل تاکتیک خود را عوض کرده، شعار متناسب با آنرا مطرح ساخته‌ایم.

سوم - از تاکتیک درازمدت‌تر «استراتژی» است. مرحله‌ی استراتژیک دوره‌ای است که چند مرحله‌ی تاکتیکی را دربرمی‌گیرد. همانگونه که اشاره کردیم طی چند سال گذشته ما چند بار تاکتیک خود را تغییر داده‌ایم لیکن شعار خود را عبارت بود از: «دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» چه آن زمان که از رژیم خمینی پشتیبانی می‌کردیم، چه به هنگام جنگ سه ماهه، چه موقعی که با مسئولان دولت مشغول مذاکره بودیم و بالاخره چه در حال حاضر که شعار سرنگونی رژیم را مطرح ساخته‌ایم همچنان دست نخورده باقی گذاشته‌ایم.

بنابراین مرحله‌ی استراتژیک طولانی است و ممکن است ۵ تا ۱۰ حتی ۲۵ سال و بیش از آن نیز طول بکشد. ادامه‌ی مرحله‌ی استراتژیک علل و عوامل زیادی دارد و مخصوصاً به این مسئله بستگی پیدا می‌کند که ما در یک مرحله‌ی تاکتیکی به چه میزانی موفقیت بدست آورده و تا چه حد از تاکتیک‌های مناسب استفاده کرده‌ایم.

بطور کلی برنامه‌ی سیاسی هر حزبی برای یک مرحله‌ی استراتژیک تدوین می‌گردد و برنامه‌ی حزب ما نیز چنین است.

اما علاوه بر مطالبی که اشاره شد، هر حزب انقلابی از برخی اصول نیز پیروی می‌نماید که برای هریک از آنها ممکن است از چندین مرحله‌ی استراتژیک بگذرد.

برای ما استقرار سوسیالیسم اصل بسیار مهمی به حساب می‌آید و برای تحقق چنین اصلی در افق کنونی مبارزات خلق کورد سه مرحله استراتژیک را در نظر داریم: مرحله‌ی اول کسب خودمختاری است.

بعد از کسب خودمختاری فراهم ساختن شرایط مناسب برای پیاده کردن سوسیالیسم مرحله‌ی دوم را تشکیل می‌دهد. اگر حزب دمکرات کردستان ایران بتواند بعد از بدست آوردن خودمختاری ظرف مدت ۲۵ سال برنامه‌ی کنونی خود را به مرحله‌ی اجرا درآورد پیروزی تاریخی بسیار بزرگی کسب نموده است.

اگرچه ۲۵ سال در مقایسه با عمر یک انسان مدت زمانی نسبتاً طولانی به نظر می‌آید لیکن این مدت در تاریخ حیات یک ملت مدتی است بسیار کوتاه.

به دنبال پیاده شدن برنامه‌ی حزب ما، برنامه‌ی تازه‌ای به منظور استقرار سوسیالیسم تدوین خواهیم کرد و این مرحله‌ی سوم است. استقرار سوسیالیسم خود مدت زیادی وقت لازم دارد و احتمالاً باید زندگی ۲ یا ۳ نسل را به آن اختصاص داد. کشورهای بسیار پیشرفته‌ای در اروپای شرقی مانند آلمان دمکراتیک و چکوسلواکی هنگامی که کار ساختمان سوسیالیسم را شروع کردند از نظر اقتصادی و اجتماعی دهها سال از ما پیشرفته‌تر بودند لیکن هنوز هم ادعا نمی‌کنند که

سوسیالیسم بطور کامل یعنی آنچه «سوسیالیسم پیشرفته» نامیده می‌شود در کشورشان پیاده شده است.

بنابراین پیاده کردن یک اصل مهم مانند استقرار سوسیالیسم که ما برای خود انتخاب کرده‌ایم و به آن اعتقاد داریم به سه مرحله استراتژیک نیاز دارد.

بطور خلاصه ما از حالا هم شعار خود را که بخشی است از تاکتیک ما و هم تاکتیک خود را که جزیی است از استراتژی ما و هم استراتژی خود را که براساس یک اصل مقدس پایه‌گذاری شده است به روشنی مشخص نموده‌ایم.

استقرار سوسیالیسم راه حل اساسی مسائل اجتماعی است لیکن این مسئله آرمان نهایی است و در مرحله‌ی کنونی مبارزات ما نمی‌تواند شعار روز باشد. حتی مسئله‌ی استقرار سوسیالیسم با وضع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کنونی کوردستان نه تنها نمی‌تواند شعار روز باشد بلکه در واقع نمی‌تواند بعنوان یک مرحله‌ی تاکتیکی نیز مورد بحث قرار گیرد. لیکن صرف این واقعیت که از همین حالا اعلام می‌کنیم: «آرمان نهایی حزب ما استقرار سوسیالیسم است». خط مشی کلی حزب را برای آینده تعیین نموده و افق سیاسی و مبارزاتی ما را روشن ساخته است. علاوه بر آن به روشنی نشان داده شده است که در جامعه‌ی کوردستان چه کسانی پشتیبان ما هستند با کدام طبقه و قشر می‌توانیم و باید در مبارزه همگام باشیم و در ایران و در جهان دوستان و هم‌پیمانان ما چه کسانی هستند؟

## ۲- سوسیالیسم چیست؟

تا اینجا در قالب مقدمه‌ای کوتاه علت طرح سوسیالیسم در برنامه‌ی حزب را روشن ساختیم و گفتیم: ما بعنوان یک حزب پیشرو سوسیالیسم را بدان منظور انتخاب نکرده‌ایم که بسان یک شعار خوشایند مردم باشد یا اینکه فلان دسته یا گروه ما را «پیشرو» بخواند! ما سوسیالیسم را پس از مطالعه‌ی کافی و تجزیه و تحلیل ژرف انتخاب نموده‌ایم.

ما بعنوان یک حزب انقلابی واقع‌بین سعی می‌کنیم بطور کلی ستم ملی را از بین ببریم تا خلق ما احساس کند که حاکم سرنوشت خویش است و می‌تواند فرهنگ ملی خود را گسترش دهد. لیکن در همان حال سعی می‌کنیم که پیش از هر چیز زحمتکشان کوردستان را که اکثریت خلق کورد را تشکیل می‌دهند به حقوق اقتصادی و اجتماعی‌شان برسانیم و راه دستیابی به چنین آرزویی چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست.

### سوسیالیسم و سرمایه‌داری

سوسیالیسم بعنوان یک نظام نفی سرمایه‌داری پا به میدان گذاشته است و ما وقتی اعلام می‌کنیم: «خواهان سوسیالیسم هستیم» منظور ما این است که سرمایه‌داری را نفی می‌نماییم و براین اعتقادیم که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی از نظر تاریخی محکوم به نابودی است.

از این گفته به سادگی می‌توان دریافت کرد که شعار سرنگونی سرمایه‌داری باید هنگامی انتخاب شود که امکان استقرار سوسیالیسم بعنوان یک وظیفه‌ی مبرم در دستور روز قرار گرفته باشد. این جوابی است به پاره‌ای از دسته‌ها و گروه‌های سیاسی که هرچندگاه یکبار به انتقاد از ما می‌پردازند و فریاد برمی‌آورند که چرا در شعارهای خود شعار ضد سرمایه‌داری را نمی‌گنجانیم؟ پیداست هنگامی که می‌گوییم: «مرگ بر امپریالیسم» واقع علیه سرمایه‌داری شعار داده‌ایم چراکه امپریالیسم سیستم جهانی مرحله‌ی کنونی سرمایه‌داری است. لیکن وقتی مسائل داخلی کوردستان مطرح است باید این مسئله را به گونه‌ای دیگر مورد توجه قرار داد، به این معنی که ما در کوردستان باید علیه کدامین سرمایه‌داری شعار بدهیم؟ این سرمایه‌داری کجاست؟

شاید چنین تصور شود که هر کس مثلاً یک میلیون تومان پول داشته باشد سرمایه‌دار به حساب می‌آید؛ درحالی‌که از نظر علمی سرمایه‌داری مفهوم دیگری دارد. مارکس که در تجزیه و تحلیل سرمایه‌داری سرآمد همگان است، می‌گوید: «سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است». شاید به نظر کسانی که به محض بحث درباره‌ی سرمایه به یاد جیب‌های پر از پول و املاک و دارایی می‌افتند این تعریف اندکی عجیب به نظر برسد. لیکن در حقیقت تنها زمانی می‌توانیم سخن از سرمایه‌داری به میان می‌آوریم که رابطه‌ی اجتماعی ویژه‌ی بوجود آمده باشد، به این معنی که در یک طرف سرمایه‌دار وجود داشته باشد و در طرف دیگر کارگر و

در میان این دو رابطه‌ی استثمار برقرار باشد. استثمار بدان علت که چون کارگر خود صاحب وسایل تولید نیست ناگزیر نیروی کار خود را می‌فروشد.

بنابراین ثروتمند و سرمایه‌دار با هم تفاوت دارند؛ هر آدم سرمایه‌داری ثروتمند است، لیکن هر شخص ثروتمندی سرمایه‌دار نیست. اگر از چنین دیدگاهی به کوردستان ایران نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که اکنون در کوردستان ثروتمند وجود دارد اما افراد سرمایه‌داری به آن صورت دیده نمی‌شود.

لذا امروزه در کوردستان شعار ضدسرمایه‌داری ضرورتی ندارد مخصوصاً که مرحله‌ی کنونی مبارزه مرحله‌ی ملی - دمکراتیک است و گذشته از آن نه تنها سرمایه‌داری در کوردستان در یک طبقه منسجم و سازمان یافته که بتواند در برابر خواست ملی - دمکراتیک خلق کورد قدم کند تبلور نیافته است بلکه بورژوازی و خرده بورژوازی که بیشتر بازاری و سوداگر است به ویژه در شهرها خود به مبارزه‌ی خلق کورد کمک می‌نمایند و در آن شرکت دارد.

### سوسیالیسم و کار

ما بدان جهت سوسیالیسم را انتخاب کرده‌ایم که بهره‌کشی و استثمار را از بین ببریم. یعنی آن اصلی را جامعه‌ی عمل بیوشانیم که مارکس و انگلس بطور اختصار در اثر مشهور خود به نام «انتقاد از برنامه‌ی گوتا» آنرا به روشنی بیان کرده‌اند و آن این



است که:

معیار حقوق انسان در سوسیالیسم با معیار سرمایه‌داری مغایرت دارد: تا زمان تشکیل جامعه سوسیالیستی، فردی که پول و کارخانه و زمین و امکاناتی از این قبیل دارد، از وضع بهتری برخوردار است و از زندگی بهتری بهره‌مند می‌شود، اما در جامعه‌ی سوسیالیستی همه‌ی این امکانات به تدریج از میان می‌روند و تنها یک معیار باقی می‌ماند و آن هم «کار» است. یعنی به هرکس به نسبت استعدادش کار واگذار می‌شود و هر فردی به نسبت کارش حقوق خود را از جامعه دریافت می‌دارد.

بدین ترتیب در سوسیالیسم امتیازات نژادی، ارثی، عشیره‌ای و مذهبی و غیره از میان می‌رود و ما هم به این دلیل سوسیالیسم را انتخاب کرده‌ایم که از این امتیازات نشانی باقی نماند و صرفاً «کار» معیار باشد چراکه آنرا بسی عادلانه‌تر و انسانی‌تر می‌دانیم. اما نباید فراموش کرد که معیار بودن «کار» به این معنا نیست که باید صرفاً «کمیت کار» در نظر گرفته شود. برای آنکه بتوان کار را معیار قرار داد باید سه جنبه‌ی آن مورد توجه قرار گیرد: نخست — کمیت کار، دوم — کیفیت کار، سوم — اهمیت کار برای جامعه. مثلاً کار یک پزشک از نظر کیفیت از کار یک کارگر ساده مهمتر است؛ کار آن کارگری که در معادن زغال کار می‌کند از کار کسی که روزنامه‌فروشی می‌کند برای جامعه اهمیت بیشتری دارد. از اینرو در رابطه با کار مسئولی که یکی از ارگان‌های مملکت را سرپرستی می‌نماید، یا فردی که کارخانه‌ی بزرگی را اداره می‌کند،

یا دانشمندی که به کار تحقیق علمی اشتغال دارد باید حقوق ماهانه‌ی بیشتری دریافت دارند و امکانات لازم برای پیشبرد کار در اختیارشان قرار گیرد.

### سوسیالیسم و اقتصاد

اکنون می‌خواهیم از دیدگاه اقتصادی بدانیم که به چه علت سوسیالیسم را انتخاب کرده‌ایم؟ کوردستان ایران بطور کلی منطقه‌ای عقب‌افتاده در داخل کشوری عقب‌افتاده به حساب می‌آید و از آنجا که سوسیالیسم مسائل و مشکلات اقتصادی را سریعتر و بهتر حل می‌کند برای از بین بردن عقب‌افتادگی کشور، ما سوسیالیسم را انتخاب کرده‌ایم.

سوسیالیسم این امکان را بوجود که درآمد ملی (بعنوان مهمترین شاخص اوضاع اقتصادی هر کشوری) سریعتر افزایش یابد و این درآمد به‌طرز عادلانه‌تری توزیع گردد. اگر در کشورهای سوسیالیستی آن سوسیالیسمی را که «سوسیالیسم موجود» یا «سوسیالیسم پیاده شده» نام گذاشته‌اند در نظر بگیریم صرف نظر از پاره‌ای از موارد استثنایی، بطور کلی نسبت درآمد مردم یک به ده می‌باشد. به این معنی که چنانچه فرضاً حداقل درآمد ماهانه‌ی مردم را هزاران تومان در نظر بگیریم ۹۵ درصد مردم عبارتی دیگر، در این کشورها درآمد اکثریت مردم در ماه از هزار تومان کمتر و از ده هزار تومان بیشتر نیست درحالیکه در کشورهای

سرمایه‌داری در بسیاری از موارد این نسبت تا حد «یک» در مقابل هزار نیز می‌رسد، چراکه بسیاری از افراد وجود دارند که مثلاً در ماه ۳۰۰ دلار درآمد دارند و در مقابل کسانی نیز هستند که در ماه ۳۰۰ هزار دلار کسب می‌نمایند و تعداد هر دو گروه مذکور در چنان جوامعی بسیار زیاد است.

بنابراین در کشورهای سوسیالیستی تفاوت چندان‌ی در سطح درآمد افراد وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد روز به روز از میزان آن کاسته می‌شود، و چنانچه روزی فرارسد که این اختلاف به یک در مقابل پنج برسد آنگاه از لحاظ درآمد تفاوت چندان‌ی باقی نخواهد ماند.

البته نباید فراموش کرد که این امر در سوسیالیسم بطور تدریجی صورت خواهد گرفت چرا اگر به گونه‌ای ناگهانی انجام گیرد زیان‌های فراوانی به بار خواهد آورد و در واقع آنچه اگالیتاریسم (یکسان‌سازی) نامیده می‌شود در آغاز کار چنان وضعی بوجود می‌آورد که مانع تشویق مردم برای ابراز شایستگی و به کار انداختن امکاناتشان خواهد گردید.

باز در مورد مسئله‌ی درآمد اشاره به یکی دو نکته‌ی کوچک دیگر خالی از فایده نیست:

نخست آنکه — هنوز هم در کشورهای سوسیالیستی گاه‌گاهی استثنائاتی به چشم می‌خورد. مثلاً امکان دارد در یک کشور سوسیالیستی فردی از طریق دزدی یا قاچاقچيگري ثروتي چند ميليوني به چنگ آورد، اما اين مسئله اهميت چندان‌ی ندارد زیرا

از یکطرف برای این قبیل کارها مجازات‌های سنگینی در نظر گرفته شده و از طرف دیگر این امر در سیستم عمومی و عادی اقتصادی یک حالت استثنایی بیش نیست و به هیچ وجه نمی‌تواند تغییر محسوسی در روابط اقتصادی کشور بوجود آورد.

دوم آنکه — باید قبول کرد که در پاره‌ای از موارد در کشورهای سوسیالیستی نیز برخی بی‌عدالتی‌های اقتصادی مشاهده می‌گردد. مثلاً اگر کارگری با همسرش هر دو کار کنند هر دو حقوق ماهانه دریافت می‌نمایند. اما زن و شوهر دیگری که وضع مشابهی داشته باشند با این تفاوت که دارای فرزندان متعددی باشند، حتی اگر برای فرزندان خود نیز کمک‌های مالی دریافت نمایند، از آنجا که این کمک چندان زیاد نیست درآمد آنها که میان هفت - هشت نفر از افراد عائله تقسیم می‌شود در مقایسه با درآمد زوج اول بسیار کمتر خواهد بود و این مسئله تا حدی موجب بروز پاره‌ای از بی‌عدالتی‌ها می‌گردد.

جواب این است: هنگامی که هرکس به نسبت استعداد خود کار کند و به نسبت نیازش درآمد داشته باشد. لیکن چنین نظامی فعلاً بسیار دور از دسترس قرار دارد.

بطور کلی اگر میزان رشد درآمد ملی در کشورهای سوسیالیستی را با کشورهای سرمایه‌داری مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که چنین رشدی در کشورهای سرمایه‌داری طی بیست و پنج سال گذشته سالانه ۳ درصد بوده درحالی‌که در کشورهای سوسیالیستی از ۸ درصد بیشتر بوده است.

علت چنین اختلافی این است که سوسیالیسم مخصوصاً در اوایل استقرار خود، می‌تواند تمامی نیروی مادی و انسانی کشور را به کار اندازد و از آنجا که استثماری باقی نمی‌ماند و در واقع مردم برای خود کار می‌کنند و دلبستگی و تلاش بیشتری از خود نشان می‌دهند، بحران اقتصادی نیز که از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است از بین می‌رود و به صورت مانعی در نمی‌آید؛ نتیجتاً هر کاری سریعتر و زودتر پیشرفت می‌کند.

### ۳- سوسیالیسم موجود

به صراحت باید اعتراف کرد که نحوه‌ی استقرار و رشد سوسیالیسم موجود در کشورهای سوسیالیستی نمی‌تواند درست مورد تأیید ما باشد. در این رابطه برخی اشتباهات رخ داده که اغلب اوقات از شرایط ویژه و عینی ناشی شده‌اند. این اشتباهات کدامند و علل و پیدایش آنها چه بوده است؟

#### سوسیالیسم در اتحاد شوروی

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست می‌گویند: «پرولتاریا وطن ندارد، وطن پرولتاریا تمامی جهان است» سوسیالیسم نیز هرگز پدیده‌ای ملی نبوده و یک سیستم جهانی است. مارکس و انگلس پیش‌بینی می‌کردند که سوسیالیسم نخست باید در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری آن هم در چند کشور پیروز شود تا آنکه به صورت یک سیستم جهانی درآید. اما تاریخ قانونمندی‌های ویژه‌ی خود را دارد: برای پیشرفت و تکامل جامعه یک تئوری وضع می‌گردد، لیکن گردونه‌ی تاریخ جامعه را به سوی دیگر می‌کشاند؛ اینجاست که تئوری به ناچار خود را باید با واقعیت تطبیق دهد.

تاریخ چنین پیش آورد که استقرار سوسیالیسم قبل از هر جا در کشوری غیر از آنچه مارکس و انگلس پیش‌بینی کرده بودند، پیاده گردد. یعنی در روسیه که از نظر اقتصادی و اجتماعی به

هیچ وجه برای پیاده کردن سوسیالیسم آمادگی کامل را نداشت. علاوه بر آن روسیه از لحاظ حاکمیت دولتی یکی از استبدادی‌ترین کشورهای اروپایی بود که در سراسر تاریخ خویش حتی یک روز آزادی و دموکراسی به خود ندیده بود. در چنین کشوری بود که انقلاب اکتبر انجام گرفت و لنین و مارکسیست‌های دیگر عملاً با مسئله‌ی پیاده کردن سوسیالیسم روبرو شدند.

آنها دو راه را در پیش داشتند: یا می‌بایستی نظر بعضی از اعضای رهبری حزب بلشویک را بپذیرند که می‌گفتند باید فعلاً از ساختمان سوسیالیسم در روسیه چشم پوشید و تا بوجود آمدن امکان استقرار آن در چند کشور دیگر صبر نمود؛ یا مانند لنین و طرفداران او می‌بایستی سعی در پیاده کردن سوسیالیسم در آن کشور نمایند و میهن خود را به صورت پایگاهی جهت استقرار سوسیالیسم در کشورهای دیگر درآورند...

لیکن همانگونه که قبلاً اشاره شد این کشور یعنی روسیه برای استقرار سوسیالیسم به هیچ وجه آمادگی نداشت. چراکه روسیه با مشکلات انقلاب بورژوازی روبرو بود که نظام سرمایه‌داری در چند کشور اروپایی و آمریکای شمالی مدت‌ها پیش تا حد زیادی به حل آنها توفیق یافته بود؛ مانند مسئله صنعتی کردن کشور، مسئله‌ی ارضی، مسئله‌ی جدایی مذهب از دولت، مسئله‌ی آموزش و پرورش عمومی و بسیاری مسائل دیگر ...

بهرتر است درباره‌ی برخی از این مسائل، راه حل یافته شده برای آنها و نتایج حاصله با تفصیل بیشتری صحبت شود:

نوشته‌های لنین بعد از پیروزی انقلاب اکتبر به روشنی نشان می‌دهند که در لنین در ابتدای امر به هیچ وجه معتقد نبود که یک حزب واحد باید حاکمیت را در دست گیرد و تا سال ۱۹۱۸ براین باور بود که حزب بلشویک باید با سایر احزاب همکاری نماید و به یاری تمامی کسانی که آرمان سوسیالیستی داشتند جامعه‌ی سوسیالیستی بوجود آورد. اما در همان آغاز مشکلاتی بروز کرد که برای حل و فصل آنها خود را ناچار دیدند تدریجاً به استقرار سیستم تک حزبی بپردازند. یکی از این مشکلات مسئله‌ی ارضی بود:

زمانیکه انقلاب اکتبر پیروز شد ساکنان روستاها در روسیه یعنی موژیک‌ها حالتی مانند بردگان داشتند و همراه زمین خرید و فروش می‌شدند. این عمل «سرواژ» نامیده می‌شد. در واقع مدتی پیش از انقلاب اکتبر سرواژ بطور رسمی ملغی شده بود. لیکن آثار آن هنوز باقی بود. در سال ۱۹۱۸ کسانی که سوسیال ریولوسیونر (سوسیال‌های انقلابی) یا اس. ار (S.R) نامیده می‌شدند در مقابل بلشویک‌ها به معارضة برخاستند. برپایه‌ی نوشته‌های لنین اس.ارها در میان دهقانان نفوذ زیادی داشتند و روزنامه‌نگار آمریکایی «جان رید» در کتاب مشهور خود «ده روزی که دنیا را تکان داد» این حقیقت را به روشنی نشان داده است.

لنین مخصوصاً برای جذب دهقانان و شرکت دادن آنها در دولت، اتحاد حزب بلشویک با اس.ارها مطرح ساخت. از اینرو شعار «اتحاد کارگران و دهقانان» که از طرف حزب بلشویک بعنوان یک



اصل مورد قبول قرار گرفته بود در جریان انقلاب اکتبر مطرح گردید، درحالیکه در زمان مارکس و انگلس صحبت از چنین اتحادی بدینگونه در میان نبود و شعار پایه‌گذاران مارکسیسم عبارت بود از «پرولتاریای جهان متحد شوید!». به هر حال سرانجام اس.ارها زیر بار چنین اتحادی نرفتند و به گواهی تاریخ حتی خیال داشتند دست به کودتا بزنند و خود حاکمیت سیاسی را بدست بگیرند. لیکن بلشویک‌ها اطلاع پیدا کردند و پیشدستی نمودند. اس.ارها می‌گفتند در اکتبر ۱۹۱۷ نیز بلشویک‌ها کودتا کرده‌اند نه انقلاب، و این را مخصوصاً بدان علت می‌گفتند که در ابتدا انقلاب با تحمل تلفات بسیار کمی پیروز شده بود و فقط به هنگام تسخیر قصر زمستانی تزار بود که چند صد نفری کشته شدند. بعدها اس.ارها از سربازان و دهقانانی که مسلح شده بودند درخواست نمودند که علیه بلشویک‌ها قیام نمایند و همانگونه که قبلاً اشاره شد در این هنگام بود که حزب بلشویک ناچار شد آنها را سرکوب نماید و بدین ترتیب استقرار دیکتاتوری پرولتاریا عملاً تحقق یافت. یکی دیگر از عواملی که جریان تثبیت حاکمیت یک حزب واحد را تسریع نمود محاصره‌ی اتحاد شوروی از جانب کشورهای سرمایه‌داری بود. اتحاد شوروی تا سال ۱۹۲۰ از سوی چهارده دولت سرمایه‌داری غرب با همکاری ضدانقلاب داخلی محاصره شده بود، و تنها بعد از دو سال جنگ و فداکاری بسیار بود که بلشویک‌ها توانستند پیروز گردند. دو سال بعد از آن، در سال ۱۹۲۲ جمهوری‌های شوروی متحد شدند و اتحاد

شوروی را بوجود آوردند و بدین ترتیب امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور فراهم شد.

لیکن همانگونه که قبلاً اشاره شد این کوله‌بار، سنگینی چندین سال عقب‌افتادگی امپراتوری روسیه را نیز به همراه داشت. سوسیالیسم می‌بایستی بدو برای مسائلی چون صنعتی کردن کشور، آموزش و پرورش، زمین، مسئله ملی و بسیاری مشکلات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دیگر راه حل بیابد. مسائل و مشکلاتی که در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری قبلاً حل شده بودند. به همین دلایل بود که امر پیاده کردن سوسیالیسم با اشکال پیش می‌رفت. مثلاً نخستین برنامه‌ی پنج ساله‌ی اقتصادی تنها در سال ۱۹۲۹ یعنی ۱۲ سال بعد از انقلاب اکتبر آغاز گردید. بعد از درگذشت لنین در سال ۱۹۲۴ اوضاع داخلی اتحاد شوروی مخصوصاً در داخل کمونیست (حزب بلشویک) تغییر کرد. استالین که قدرت را به دست گرفته بود به جای دمکراسی در داخل حزب و در کشور تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری شخصی خود را تحمیل نمود. این مسئله انحرافی مهم از خط مشی حزب بلشویک بود که تا به امروز آثار آن در اتحاد شوروی به چشم می‌خورد.

بطور کلی پایمال کردن دمکراسی یکی از پدیده‌های دوران استالین است. در زمان استالین بود که اهمیت دادن خارج از اندازه به نقش دیکتاتوری پرولتاریا همانگونه که قبلاً اشاره کردیم تدریجاً به دیکتاتوری حزب و دیکتاتوری حزب هم به دیکتاتوری دبیرکل حزب (استالین) که حزب بلشویک را کاملاً تحت سلطه‌ی

خود درآورده بود، تبدیل شد.

یکی از پیامدهای امحاء دموکراسی، عدم برگزاری کنگره‌ی حزب بود. از سال ۱۹۱۷ که انقلاب اکتبر صورت پذیرفت تا سال ۱۹۲۴ که لنین در قید حیات بود، هر ساله کنگره‌ی حزب بلشویک برگزار میشد. در این کنگره‌ها گزارش کمیته‌ی مرکزی تقدیم میشد، درباره‌ی مسائل و مشکلات موجود بحث و تبادل افکار بعمل می‌آمد و هرکس با آزادی تمام عقاید خود را ابراز می‌کرد. اما بعد از وفات لنین به تدریج فاصله‌ی میان دو کنگره بیشتر شد و کار به جایی رسید که آخرین کنگره‌ی زمان استالین یعنی کنگره‌ی نوزدهم با کنگره هجدهم سیزده سال فاصله پیدا کرد. البته شروع جنگ دوم جهانی هم در این کار بی‌تأثیر نبود، لیکن واقعیت این است که امر احترام به اساسنامه‌ی داخلی حزب برای استالین بیگانه بود.

در دوران تسلط استالین اکثریت کسانی که با شیوه‌ی رهبری او موافق نبودند، برکنار و تصفیه شدند. نمونه‌ی بارز چنین اقدامی کمیته‌ی حزب بلشویک در لنینگراد بود که همه‌ی اعضای آن نابود شدند.

در زمینه‌ی اقتصادی نیز از بین رفتن دموکراسی و گسترش قدرت شخصی استالین موجب بروز بسیاری از اشتباهات و کاستی‌ها گردید. برای نمونه تشکیل کلخوزها را مثال می‌آوریم، کاری که به فرمان استالین صورت گرفت و اثرات عمیق و زیانباری در اوضاع اقتصادی اتحاد شوروی برجای گذاشت. پس از پیروزی انقلاب اکتبر

نظر این بود که زمین هم مانند کارخانه‌ها ملی شود، لیکن بعداً معلوم شد که در کشورهای عقب‌افتاده‌ای چون روسیه که از نظر تکنیک کشاورزی عقب مانده بود این کار پیروزی چندانی ندارد. غیر از پاره‌ای مناطق که امکان ملی کردن اراضی و تشکیل شرکت‌های دولتی به نام سوخوز وجود داشت. در مناطق دیگر صلاح این بود که در ابتدا زمین‌ها میان کشاورزان تقسیم گردد و بعداً کشاورزان برای تشکیل شرکت‌های تعاونی (کلخوز) تشویق شوند. اصل براین بود که آنها ترغیب شوند تا به میل و به تقاضای خود به عضویت کلخوز درآیند و این هم زمانی امکان‌پذیر می‌بود که کشاورزان معتقد گردند که اگر وارد کلخوز شوند وضع اقتصادی‌شان بهتر خواهد شد و درآمدشان در مقایسه با درآمدی که بطور انفرادی از زمین‌های خود به چنگ می‌آورند بیشتر افزایش خواهد یافت. اما برخلاف اصل یاد شده، استالین کشاورزان را به اجبار وادار نمود که زمین‌هایشان را ادغام نمایند و کلخوز درست کنند. آثار سوء این اقدام هنوز هم مشاهده می‌شود و دولت شوروی تاکنون نتوانسته است مشکلات و روابط کشاورزی را در جهت منافع سوسیالیسم حل کند و سامان بخشد. همه می‌دانند که روزگاری اوکراین به انبار گندم دنیا شهر داشت اما اکنون اتحاد شوروی ناچار است هر سال از آمریکا گندم خریداری نماید. چراکه اگر در اقتصاد یک کشور شیوه‌ی خاصی حاکم گردد آنقدرها هم به سادگی از بین نخواهد رفت و جایگزین ساختن شیوه‌ای نو نیازمند کار و کوشش درازمدت است.

همچنانکه قبلاً اشاره شد هدف از این بحث این بود که نشان دهیم پیاده کردن سوسیالیسم در کشوری که شرایط لازم در آن بوجود نیامده است، با چه مشکلاتی و دشواری‌های فراوانی روبرو خواهد شد و چه خرابی‌ها که از آن منتج خواهد شد. اگر شخصی مانند استالین موفق شد تمامی قدرت در اتحاد شوروی را قبضه نماید و بدینسان دمکراسی را لگدمال کند باز هم علت آن به همان مشکلات و معضلات یاد شده برمیگردد وگرنه خود لنین هم استالین را خوب می‌شناخت. او پیش از مرگ خود در نامه‌ای که خطاب به کمیته‌ی مرکزی نوشته است، می‌گوید: «برای دبیرکلی حزب شخصی را پیدا کنید که از نظر کار نظیر استالین فعال باشد اما مانند او تندخو و سخت‌گیر نباشد!». در این برنامه که اعضای حزب به کلی از وجود آن بی‌خبر بودند و به دستور استالین پنهانی نگاه داشته شده بود و بالاخره در زمان خروشچوف انتشار یافت، لنین در تاریخ پنجم مارس ۱۹۲۳ می‌نویسد: «از اینرو پیشنهاد می‌کنم که رفقا چاره‌جویی کنند و استالین را از این مقام برکنار نمایند و شخص دیگری را به جای وی بگمارند...».

علیرغم همه‌ی مطالب فوق‌الذکر، نگاهی به پیروزی‌های عظیم شوروی می‌تواند نشان دهنده‌ی موفقیت بی‌نظیر سوسیالیسم باشد. چراکه با وجود همه‌ی عقب‌افتادگی‌ها و با وجود تمامی مشکلات یاد شده در نتیجه‌ی فداکاری و از خودگذشتگی و ایمان انقلابی زحمتکشان کشور شوروی، اتحاد شوروی توانسته است به آن پایگاه رفیعی دست یابد که همگان اکنون شاهد آنند.

### سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی

بعد از جنگ دوم جهانی در اروپای شرقی غیر از یوگسلاوی و آلبانی، رژیم سوسیالیستی با آمدن ارتش سرخ مستقر شد. یوگسلاوی و آلبانی بدون کمک مستقیم ارتش سرخ خود را آزاد کردند، چکوسلواکی هم گرچه به کمک ارتش سرخ آزاد گردید، لیکن بعداً ارتش سرخ عقب‌نشینی کرد و به دنبال آن حزب کمونیست در یک انتخابات آزاد اکثریت آراء را بدست آورد و اقدام به تشکیل دولت نمود. چکوسلواکی تنها کشور اروپای شرقی بود که در آن حزب کمونیست در فاصله‌ی دو جنگ جهانی نفوذ و اعتبار زیادی داشت و مانند یک حزب قانونی فعالیت علنی داشت. اما زمانیکه رومانی بدست ارتش سرخ آزاد گردید تعداد اعضای حزب کمونیست در آن کشور به زحمت به هزار نفر می‌رسید. مجارستان نیز وضع مشابهی داشت. در آن کشورها هنگامی که مسئله‌ی استقرار سوسیالیسم پیش آمد بدون آنکه شرایط ویژه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی آنها در نظر گرفته شود هر آنچه در اتحاد شوروی صورت گرفته بود به عنوان تنها نمونه‌ی سوسیالیسم در این کشورها مورد استفاده قرار گرفت. پیاده کردن سوسیالیسم بدین شیوه باعث بروز پاره‌ای مشکلات گردید که چند نمونه از آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم:

زمانیکه اتحاد شوروی کار پیاده کردن سوسیالیسم را آغاز نمود جمعیت آن کشور از ۱۴۰ میلیون نفر تجاوز می‌کرد. لیکن هنگامی که حاکمیت سوسیالیستی در مجارستان به پیروزی رسید، این

کشور در حدود ۹ میلیون نفر جمعیت داشت. یک کشور ۱۴۰ میلیونی این امکان را دارد که کلیه صنایع سنگین از قبیل صنایع ذوب آهن و فولاد، پتروشیمی و الکترونیک و حتی صنعت اتمی را نیز بنا نهد مخصوصاً که کشور شوروی در آن زمان تنها بود و از طرف کشورهای سرمایه‌داری محاصره‌ی اقتصادی شده و برای دفاع از موجودیت خود ناگزیر از ایجاد همه‌ی رشته‌های صنایع سنگین بود. لیکن کاملاً پیداست که یک کشور ۹ میلیونی مانند مجارستان نمی‌توانست تمامی این صنایع سنگین را پایه‌گذاری کند. چراکه نه امکانات منابع زیرزمینی نه نیروی انسانی و نه سرمایه‌های موجود در آن کشور اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌داد. با وجود این مجارستان هم از روی الگوی اتحاد شوروی کار ایجاد صنایع سنگین را آغاز کرد و چندین برنامه را در این زمینه شروع نمود که هر یک از آنها میلیاردها خرج برداشتند و اکثریت اعتبارات مالی کشور را جذب نمودند. یکی از نتایج چنین اقداماتی این بود که مردم برای نیازمندی‌های ابتدایی خود در تنگنا قرار گرفتند چراکه سرمایه‌گذاری در صنایع مصرفی به حداقل کاهش یافته بود.

بحث درباره‌ی مجارستان را به این دلیل به میان آوردیم که این کشور در مقایسه با کشورهای دیگر عقب‌افتاده به حساب می‌آید. لیکن در واقع همانطور که قبلاً یادآور شدیم کلیه‌ی کشورهای اروپای شرقی هرکدام به شیوه‌ای با مشکلاتی روبرو گشتند. نمونه‌ای هم از یک کشور پیشرفته مانند چکوسلواکی بیاوریم:

این کشور در زمینه‌ی صنعت کفاشی یکی از پیشرفته‌ترین کشورها مخصوصاً بسیار پیشرفته‌تر از اتحاد شوروی بود («باتیا» که در کوردستان خودمان «پاته» نامیده می‌شود، نام شخصی بود اهل چکوسلواکی که کارخانه‌ی کفش‌دوزی بزرگی در آن کشور دایر کرده بود).

در آغاز سال‌های ۱۹۵۰ هیأتی از چکوسلواکی عازم مسکو شد تا شیوه‌ی کفش‌سازی را از اتحاد شوروی بیاموزد و آنرا در کشور خود تعمیم دهد! حتی شگفت‌انگیزتر، میز و نیمکت‌های مدارس شوروی را اندازه گرفتند و برگشتند در چکوسلواکی هم روی همان اندازه اقدام به ساختن میز و نیمکت کردند، لیکن بعد معلوم شد که کودکان چکوسلواکی از کودکان اتحاد شوروی قبدلندتر هستند و نیمکت‌های تقلیدی برای نشستن آنان مناسب نیست، از اینرو به ناچار اندازه‌ها را عوض کردند!

هدف از ذکر این نمونه‌های این بود که نشان دهیم کار تقلید از سوسیالیسم اتحاد شوروی به کجاها کشیده بود!! از لحاظ سیاسی نیز مداخله‌ی استالین در امور داخلی این کشور از حد گذشته بود. «بریا» که در زمان استالین مسئول «ک.گ.ب» (سازمان امنیت) بود با متهم ساختن و اعدام افراد بسیار چنان بلایی بر سر مردم کشورهای سوسیالیستی آورد و در میان احزاب کمونیست چنان وضع پلیسی ناهنجاری را مسلط ساخت که حقیقتاً مخالف ابتدایی‌ترین اصول سوسیالیسم بود. در بلغارستان «کوستوف» (عضو دفتر سیاسی و جانشین ریاست جمهوری)، در مجارستان



«رایک» (دبیرکل حزب در زمان جنگ و وزیر امور خارجه)، در چکوسلواکی «اسلانسکی» (دبیرکل حزب) اعدام شدند. دبیرکل‌های کنونی احزاب کمونیست چکوسلواکی و مجارستان «هوساک» و «کادار» هر دو در زمان استالین زندانی بودند.

این قبیل مشکلات باعث بروز تناقضات بزرگی در کشورهای سوسیالیستی گردیدند و به صورت موانعی در راه پیشرفت و توسعه‌ی سوسیالیسم درآمدند. در مجارستان در سال ۱۹۵۶ اختلافات به حدی بالا گرفت که منجر به جنگ و کشت و کشتار گردید و چنانچه ارتش سرخ مداخله نمی‌کرد اثری از سوسیالیسم در این کشور باقی نمی‌ماند. در لهستان نیز در همان سال آشوب بزرگی برپا شد و به زحمت از جنگ و خونریزی جلوگیری بعمل آمد؛ بعداً برای حل این مشکلات «گومولکا» را که در زندان به سر می‌برد آزاد کردند و او را بعنوان قهرمان ملی، به دبیرکلی حزب منصوب نمودند و مدت زمانی نسبتاً طولانی به وی مهلت دادند تا کشور را سروسامان دهد، اما وی هیچ موفقیتی بدست نیاورد و اوضاع را به سوی آشفتگی بیشتر سوق داد. چراکه نامبرده نیز بر همان روال دوران استالین کار می‌کرد. گرفتاری‌های امروز لهستان نتیجه‌ی همان وضع ناهنجار سال‌های مذکور و مشکلات دیگری است که طی دوران گذشته بر روی هم انباشته شده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانیم بار دیگر این حقیقت را مجدداً مورد تأیید قرار دهیم که نمی‌توان گناه تمامی این اشتباهات و نابسامانی‌ها را به گردن استالین انداخت. منشأ کلی این مسائل

و مشکلات آماده نبودن شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای استقرار سوسیالیسم در روسیه بود که شخصیت سرشار از تناقض استالین هم به نوبه‌ی خود زاییده‌ی همین واقعیت بود.

### کشورهای سوسیالیستی و دموکراسی

آنچه درباره‌ی مسائل و مشکلات کشورهای سوسیالیستی گفته شد به این معنی نیست که در آن کشورها سوسیالیسم هیچ موفقیتی بدست نیاورده است، یا آنکه سوسیالیسم توانایی حل مشکلات و معضلات را ندارد، یا بالاخره اینکه در کشورهای دیگر مشکلاتی وجود ندارد. همچنانکه درباره‌ی اتحاد شوروی گفته شد، سوسیالیسم در کشورهایی که پیاده شده است پیروزی‌های بزرگتری به دست می‌آید و هم مشکلات کمتری بر سر راه قرار می‌گرفت.

تردیدی نمی‌توان داشت که هریک از کشورهای سوسیالیستی توانایی آنرا دارند که مسائل و مشکلات مربوط به پیاده کردن سوسیالیسم را از میان بردارند. اما برای چنین کاری مشارکت تمامی مردم ضرورت تمام دارد و قدم اول آن است که به مردم داده شود نظرات خود را درباره‌ی مسائل مختلف آزادانه ابراز دارند و به تبادل افکار پردازند. در اینجا است که یک مسئله‌ی بسیار اساسی، یعنی دموکراسی به میان می‌آید.

به منظور ساده‌تر نمودن این بحث بهتر آن است که بخش‌های مختلف دموکراسی را از هم تفکیک نماییم. هر چند اساساً نمی‌توان

دمکراسی را تفکیک کرد، زیرا کلیه جنبه‌های آن با هم رابطه‌ی دیالکتیکی دارند لیکن برای درک بهتر بحث چنین تفکیکی ضرورت دارد و ما آنها را: دمکراسی اجتماعی، دمکراسی اقتصادی و دمکراسی سیاسی می‌نامیم.

در مورد دمکراسی اقتصادی قبلاً بحث شده است: این دمکراسی بطور کلی در کشورهای سوسیالیستی در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری رشد بیشتری یافته است چراکه درآمد ملی عادلانه‌تر توزیع می‌شود. پیداست که چنین درآمدی ممکن است کم یا زیاد باشد؛ این درست است که سطح زندگی یک کارگر متوسط در اتحاد شوروی از سطح زندگی کارگر مشابهی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری پایین‌تر است که این خود علل تاریخی دارد، لیکن درآمد موجود بطور عادلانه‌تری تقسیم می‌شود و این مسئله‌ای نیست که بر کسی پوشیده باشد.

در خصوص دمکراسی اجتماعی نیز وضع بر همین منوال است زیرا اعتباراتی که دولت در کشورهای سوسیالیستی برای آموزش و پرورش، بهداشت، کمک به خانواده‌های کم درآمد، مؤسسات فرهنگی و غیره اختصاص می‌دهد حقیقتاً بسیار چشمگیر است و جامعه‌ی سوسیالیستی در این‌باره بسیاری از امتیازات ناعادلانه را از میان برداشته است و در این خصوص با جوامع سرمایه‌داری اصلاً قابل مقایسه نیست.

لیکن وقتی سخن از دمکراسی سیاسی به میان می‌آید مسئله فرق می‌کند. در اینجا نیز به منظور روشن‌تر شدن بحث بهتر

است دمکراسی سیاسی را به دو بخش تقسیم نماییم: بخش نخست — دمکراسی فردی است، به این معنا که هر کس بتواند زندگی خصوصی خود را آنطور که خوشایند او است اداره نماید. مثلاً در جمهوری اسلامی ایران این نوع دمکراسی به قدری محدود است که حتی شیوه‌ی لباس پوشیدن نیز مشخص شده است. در کشورهای سوسیالیستی بطور کلی چنین محدودیت‌هایی وجود ندارد و اگر هم باشد بسیار نادر است. در زمان انقلاب فرهنگی چنین پاره‌ای از این محدودیت‌ها وجود داشت مثلاً کراوات زدن ممنوع شده بود. یک نفر ایرانی که از هواداران آلبانی بود نقل می‌کند که: پنج سال پیش از این از اروپای غربی عازم آلبانی بوده است ولی هنگامی که وارد فرودگاه تیرانا می‌شود، قبل از هر چیز به دلیل بلند بودن موهای سرش او را معطل می‌کنند و بالاخره موهایش را می‌زنند. احتمالاً امروز چنین محدودیت‌هایی که به زندگی خصوصی افراد مربوط می‌شود خیلی کم شده باشد.

بنابراین آنچه جای بحث و گفت‌وگو دارد دمکراسی سیاسی در سطح کلی است که به موضعگیری فرد در مقابل رژیم، دولت و حاکمیت مربوط می‌شود.

آیا در کشورهای سوسیالیستی فرد می‌تواند نظر خود را درباره‌ی سیاست دولت ابراز دارد؟ و این نظر را به آگاهی مردم برساند؟ آیا هیچکس می‌تواند در مطبوعات و رادیو و تلویزیون از دولت انتقاد کند و از لحاظ سیاسی در مقابل دولت بایستد؟ با تأسف

فراوان باید گفت که در کشورهای سوسیالیستی غیر از یوگسلاوی که در آن آزادی‌هایی وجود دارد و تا حدی مجارستان، چین دموکراسی وجود ندارد، درحالی‌که در کشورهای سرمایه‌داری این آزادی هست. بجا است هم‌اکنون این نکته را روشن نماییم که در کشورهای سرمایه‌داری آزادی و دموکراسی کانالیزه شده است و در بسیاری از موارد صرفاً در تئوری وجود دارد و در عمل پیاده کردن آن چندان ساده نیست. مثلاً طبق قانون، هرکس حق دارد روزنامه منتشر نماید و حقیقتاً هم کسی مانع وی نمی‌گردد؛ اما انتشار روزنامه پول هنگفتی لازم دارد که برای هر کسی فراهم نمی‌شود و حتی سازمان و احزاب بزرگ سیاسی نیز به اشکال می‌توانند روزنامه‌ی خود را مرتباً و بدون دردسر انتشار دهند. لیکن با وجود این تا حدی آزادی سیاسی وجود دارد. در انتخابات هرکس می‌تواند به آزادی رأی بدهد، نظر خود را در روزنامه‌ها و به صورت کتاب منتشر سازد، در سازمان‌های سیاسی و سندیکاهای دلخواه خود عضو گردد، آزادانه به خارج از کشور سفر نماید و با سازمان‌های سیاسی کشورهای دیگر تماس بگیرد و برای هیچ یک از این فعالیت‌ها تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد، زندانی نمی‌شود و محکوم نمی‌گردد....

شاید این پرسش پیش آید اگر اعضای حزب در کشورهای سوسیالیستی آشکار به انتقاد پردازند چه خواهد شد؟ جواب این است که به اعتقاد اکثریت اعضای حزب این قبیل کارها به مثابه‌ی سر بر دیوار کوبیدن است! اینان به تجربه دریافته‌اند که

گرچه ممکن است در ابتدا به آنها گفته شود که انتقاد کردن حق آنها است لیکن در اولین فرصت با دستاویزی مورد مجازات قرار خواهند گرفت. چنانکه اشاره شد اکنون در کشورهای سوسیالیستی در این خصوص تفاوت‌هایی وجود دارد. در یوگسلاوی و مجارستان تا حدی بهتر است و رژیم در مقابل انتقادات مردم سخت‌گیری چندانی نشان نمی‌دهد. بدون شک اگر این امکان بوجود آید که مردم آزادانه نظرات خود را بیان کنند، مشکلات کشورهای سوسیالیستی بهتر رفع و رجوع خواهد شد و نه فقط سوسیالیسم به خطر نخواهد افتاد بلکه بسیار هم برای سوسیالیسم سودمند خواهد بود.

در گزارش کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه به کنگره‌ی بیست و چهارم این حزب که در سال ۱۹۸۲ تشکیل شد، آمده است: «برای کشورهای سوسیالیستی اروپا پیشرفت باعث پیدایش مشکلات و تناقضات متعدد گشته ... این کشورها به پیشرفت اجتماعی احتیاج دارند که این نیز به نوبه‌ی خود موجب پیدایش نیازمندی‌های تازه‌ای در میان ملت‌های آن کشورها می‌گردد ... و نیز به دموکراسی نیاز دارند که از هر نظر می‌تواند چاره‌ساز مسائل و مشکلات موجود باشد. دموکراسی ضروری‌ترین شرایط برای پیشرفت جامعه است. دموکراسی صرفاً با چند دستور اداری بوجود نمی‌آید که در این کشورها به جای مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی به کار گرفته می‌شود و ما کاملاً با آن مخالف هستیم. باید در تمام جنبه‌های حیات اجتماعی تغییرات دموکراتیک

عمیق صورت گیرد.

علاوه بر مسائلی که اشاره شد، در کشورهای سوسیالیستی پاره‌ای امتیازات بی‌مورد برای اعضای عالیرتبه‌ی حزبی و دولتی وجود دارد که با اصول سوسیالیسم مغایرت دارند و باعث پیدایش مشکلات چندی می‌گردد. یکی از مشکلات اساسی این است که مسئولان و کادرهای برجسته‌ی حزب ارتباط مستقیم چندانی با مردم ندارند. نتیجه‌ی چنین وضعی فاصله گرفتن از مردم است، به گونه‌ای که در بعضی از موارد کادرهای حزبی به شیوه‌ی مخصوص خود حرف می‌زنند، شیوه‌ای که مردم عادی به آن عادت نکرده‌اند. پیدا است که دوری جستن از مردم عادی اگر مدتی به طول انجامد دولتمردان را با اعتقادات، باورها و خواست‌های مردم به کلی بیگانه خواهد کرد.

## ۴- سوسیالیسم و شرایط کشور ما

تا اینجا هم از لحاظ نظری و هم از دیدگاه عملی جنبه‌های مثبت سوسیالیسم را مورد توجه قرار داده‌ایم، پاره‌ای از مسائل و مشکلات سوسیالیسم موجود را نیز از نظر گذرانیدیم و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که مشکل اساسی در سوسیالیسم موجود فقدان یا محدود بودن دموکراسی سیاسی است.

اینک می‌توانیم وارد این بحث مهم گردیم که آن سوسیالیسمی که ما می‌خواهیم چه نوع سوسیالیسمی است؟ یا بهتر است پرسیده شود آیا آن سوسیالیسمی که ما خواستار بنیان نهادنش هستیم درست از همان نوع سوسیالیسمی است که در کشورهای سوسیالیستی مستقر شده است؟

جواب این سؤال به سادگی تمام این است که: خیر! این سوسیالیسم با شرایط کشور ما جور در نمی‌آید. نخست آنکه این درست است که در ایران کنونی روابط سرمایه‌داری رشد کرده، جامعه‌ی کوردستان نیز وارد مرحله‌ی سرمایه‌داری شده است، لیکن روابط دوران فتودالیسم هنوز به کلی از بین نرفته است و ترکیب اجتماعی و ساختار طبقاتی جامعه‌ی ما با یک جامعه‌ی سرمایه‌داری تفاوت‌های فاحشی دارد، خلق ما نیز دارای فرهنگ و سنت مخصوص به خود است که با فرهنگ و سنن خلق‌های دیگر تفاوت دارد. از اینرو پیدا است سوسیالیسمی که ما خواستار استقرارش هستیم باید با سوسیالیسم اتحاد شوروی، فرانسه، ویتنام



یا هر کشور دیگری فرق داشته باشد.

با توجه به همه‌ی این مسائل و موارد است که می‌خواهیم سوسیالیسمی پیاده کنیم که با شرایط و اوضاع و احوال ویژه‌ی وطنمان سازگار باشد و از همه مهمتر، آرمان نهایی حزب را ساختمان یک جامعه‌ی دمکراتیک سوسیالیستی تعیین نموده‌ایم. با اعلام چنین مسئله‌ای نه فقط گناهی مرتکب نشده‌ایم بلکه مسئله‌ی بسیار طبیعی و ساده‌ای را بیان کرده‌ایم. کلیه‌ی اعضا و هواداران حزب باید در این باره توجیه شوند و قانع گردند که در این نحوه‌ی برداشت نه تنها هیچ انحرافی از اصول وجود ندارد بلکه برعکس این بیانگر تداوم مبارزات اصولی حزب و خلق ما می‌باشد، چراکه حزب ما بعنوان یک حزب دمکرات که چهل سال است در راه آزادی و دمکراسی مبارزه می‌کند به دمکراسی عمیقاً اعتقاد دارد و تأمین آنرا در هر شرایطی یکی از اصول اساسی پیشرفت جامعه می‌داند.

بدین ترتیب شعار اساسی حزب را در درازمدت می‌توان چنین تکمیل کرد: «خودمختاری، دمکراسی، سوسیالیسم». پس ما خواهان نظام سوسیالیستی منطبق با شرایط میهن خود هستیم که در آن هم حق تعیین سرنوشت به شکل خودمختاری و دمکراسی و آزادی‌های دمکراتیک تضمین شود و هم در نتیجه‌ی از بین رفتن استثمار انسان از انسان روابط سوسیالیستی بر جامعه حاکم گردد. حزب کمونیست فرانسه در کنگره‌ی بیست و چهارم خود در زمستان سال ۱۹۸۲ تنها یک شعار را مطرح کرده بود آن هم «ساختن

سوسیالیسمی که رنگ فرانسوی داشته باشد!» یعنی حزبی که در میان بزرگترین احزاب کمونیست اروپای غربی از همه به حزب کمونیست اتحاد شوروی نزدیکتر است می‌خواهد سوسیالیسمی پیاده کند که با اوضاع و احوال فرانسه سازگار باشد.

یک مسئله‌ی اساسی که باید در سوسیالیسم منطبق با اوضاع و احوال میهنمان در نظر گرفته شود، مسئله‌ی دموکراسی و آزادی است. خلق‌های ایران و ملت کورد صدها سال در زیر سلطه‌ی رژیم استبدادی زندگی کرده‌اند، از اینرو به آزادی و دموکراسی نیاز مبرمی دارند و می‌خواهند آزاد باشند و به آزادی زندگی کنند.

سوسیالیسم نان، مسکن، آموزش و بهداشت را فراهم می‌سازد، لیکن انسان صرفاً بخاطر نان زندگی نمی‌کند. در مقابل اینها نه فقط هرگز نباید آزادی یک انسان از وی دریغ گردد، بلکه برعکس خیلی بیشتر از دوران سرمایه‌داری باید به او آزادی داده شود. ما باید سوسیالیسمی پیاده کنیم که نه تنها دموکراسی را محدود ننماید، بلکه آنرا گسترش نیز بدهد. مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست می‌گویند: «بجای جامعه‌ی کهنه‌ی سرمایه‌داری با طبقات و تضادهای طبقاتی موجود در آن، جامعه‌ای خواهیم داشت که در آن شکوفایی آزادانه‌ی هر فرد شرط شکوفایی آزادانه‌ی تمامی افراد خواهد بود.

در رابطه با چنین اصلی است که باید گفت طرفداری از «دیکتاتوری پرولتاریا» که گاه‌گذاری از سوی بعضی از اعضا و هواداران حزب دمکرات ابراز می‌شود، امری است بی‌مورد و

نامعقول؛ چراکه از یکطرف طرفداری از دیکتاتوری پرولتاریا از سوی عضو یک حزب دمکراتیک - ملی مانند حزب ما امر بی‌معنایی است و از طرف دیگر حتی اگر از دیدگاه یک فرد مارکسیست نیز به مسئله بنگریم طرفداری از دیکتاتوری پرولتاریا پرولتاریا به هیچ وجه نباید مانند یک اصل تغییرناپذیر و غیرقابل بحث در نظر گرفته شود.

حزب بزرگی چون حزب کمونیست فرانسه چندین سال است که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرده و در کنگره‌ی بیست و چهارم خود (که فوقاً اشاره شد) در مورد این مسئله و محکوم شناختن استالینیزم به تفصیل به روشنگری پرداخته است. غیر از حزب کمونیست فرانسه اغلب احزاب کمونیست کشورهای غربی همین دیدگاه را دارند. بنابراین اگر در چنین شرایطی عضوی از یک حزب دمکراتیک - ملی از دیکتاتوری پرولتاریا جانبداری کند غیر از «کاسه داغ‌تر از آش» چه نامی دیگری می‌توان بر او گذاشت؟! اکنون حتی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر نیز از دیکتاتوری بحثی نمی‌شود. مارکس در ابتدای امر دیکتاتوری پرولتاریا را به صورت یک اصل مطرح نکرده است. بلکه آنرا بعنوان مرحله‌ای گذار مورد توجه قرار داده که نتیجه‌ی آن «از میان رفتن کلیه‌ی طبقات و به وجود آمدن یک جامعه‌ی بی‌طبقه» خواهد بود. (نامه‌ی مارکس برای یوزیف وایت میلر، پنج مارس ۱۸۵۲) در مانیفست حزب کمونیست نیز که در سال ۱۸۴۸ منتشر شده است مارکس و انگلس نوشته‌اند: «... قدم اول انقلاب طبقه‌ی

کارگر رساندن پرولتاریا به مقام طبقه‌ی حاکمه است تا بتواند در مبارزه‌ی خود برای دموکراسی پیروز گردد.» علاوه بر آن مارکس در نوشته‌ی خود درباره‌ی کمون پاریس می‌گوید: «پیکار بزرگ انقلابی عبارت است از سپردن حاکمیت به مردم تا آنکه این حاکمیت به صورت یک نیروی زنده و اساسی مردمی درآید، نه آنکه به شکل نیرویی قدم علم کند که مانند یوغ بر گردن وی قرار گیرد.» از این سخنان این حقیقت آشکار می‌گردد که به اعتقاد بینانگذاران مارکسیسم محتوای دیکتاتوری پرولتاریا استبداد نیست، دموکراسی است.

در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی از حاکمیت عمومی خلقی صحبت شده و تا بحال این نظریه نفی نشده است. در چین، مائوتسه‌دونگ از روز اول به جای دیکتاتوری پرولتاریا از «دیکتاتوری دموکراسی» صحبت می‌کرد.

او در کتاب مشهور خود به نام «دیکتاتوری دموکراسی خلقی» به اختصار می‌گوید: «دیکتاتوری علیه دشمنان خلق و دموکراسی برای خلق.» امروز نیز در چین بیشتر از دموکراسی سوسیالیستی گفت‌وگو در میان است تا دیکتاتوری پرولتاریا.

بنابراین ما باید سوسیالیسمی بسازیم که دموکراتیک باشد. این گفته هم به معنای بهره‌گیری از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی و هم به معنای بهره‌مند بودن از آزادی‌های فردی و سیاسی و مشارکت مستقیم مردم در کار اداره‌ی کشور است. در سوسیالیسم دموکراتیک فرد در زمینه‌ی اقتصادی و اجتماعی و نه از لحاظ سیاسی

مورد بهره‌کشی قرار نمی‌گیرد. شهروند یک کشور سوسیالیستی که در آن سوسیالیسم دمکراتیک پیاده شده است، شهروندی است آزاد و به آزادی زندگی می‌کند.

در اینجا ضرورت دارد به تصحیح سوء تعبیری در مورد سوسیالیسم دمکراتیک پردازیم چراکه برخی افراد به مفهوم درست سوسیالیسم دمکراتیک پی نبرده‌اند! «سوسیالیسم دمکراتیک» با «سوسیال دمکراسی» فرق زیادی دارد: سوسیال دمکراسی یک خط مشی رفرمیستی است که به نام سوسیالیسم از سرمایه‌داری دفاع می‌کند و آنرا می‌پرچاند! به نام سوسیالیسم کارگران را به قبول سرمایه‌داری تشویق می‌کند و خلاصه می‌خواهد مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کارگران را در چارچوب سرمایه‌داری حل و فصل نماید بدون آنکه این چارچوب را در هم شکنند. درحالیکه سوسیالیسم به معنای انهدام کامل سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای نوین است.

گذشته از آن سوسیالیسم بر یک نظام اجتماعی اطلاق می‌گردد و حال آنکه سوسیال دمکراسی خط مشی یک سازمان سیاسی است. در واقع شباهت «سوسیالیسم دمکراتیک» با «سوسیال دمکراسی» مانند شباهت «اقتصاد سیاسی» با «سیاست اقتصادی» است. «اقتصاد سیاسی» به دانش اقتصاد گفته می‌شود که قانونمندی‌های عمومی اقتصاد را مطالعه می‌کند درحالیکه «سیاست اقتصادی» سیاست مشخص حزب یا دولتی در عرصه‌ی اقتصادی است. وقتی می‌گوییم ما سوسیالیسم می‌خواهیم این خود به معنای

نفی سرمایه‌داری و نتیجتاً مردود شناختن سوسیال دموکراسی است. لیکن هنگامی که اعلام می‌کنیم خواهان «سوسیالیسم دموکراتیک» هستیم معنای آن این است که ما صرفاً خواستار سوسیالیسم هستیم اما سوسیالیسمی که با دموکراسی دمساز باشد و آنرا گسترش دهد. گزارش حزب کمونیست فرانسه به کنگره‌ی بیست و چهارم آن حزب، که تاکنون چند بار به آن اشاره شده است در این باره می‌گوید: «پیشرفت دموکراتیک در جهت دستیابی به یک سوسیالیسم دموکراتیک که کاملاً با واقعیات کشورمان و عینیت‌های دنیای امروز سازگار باشد؛ این است هدف بزرگ حزب ما!».

پیداست که در امر ساختمان سوسیالیسم صرف‌نظر از اینکه باید شرایط ویژه‌ی هر کشوری درنظر گرفته شود، پاره‌ای از اصول کلی نیز باید رعایت گردد.

نخست — همچنانکه اشاره شد سوسیالیسم به معنای از میان برداشتن بهره‌کشی و ایجاد جامعه‌ایست که در آن «کار» انسان معیار اساسی است.

دوم — سوسیالیسم تجربه‌ایست تاریخی و به همین دلیل در کار ساختمان آن باید از تجربیات همه‌ی کشورها استفاده کرد، بدون آنکه کشور خاصی به عنوان الگوی مطلق انتخاب گردد و بدون آنکه تجربیات با ارزش هیچ کشوری نادیده گرفته شود. برای مثال هم‌اکنون در فرانسه آزمایش تازه‌ای آغاز گشته است. البته نمی‌توان انتظار داشت به این زودی‌ها جامعه‌ی فرانسه دچار دگرگونی اساسی شود، لیکن هم‌اکنون دولت سوسیالیستی فرانسه

از نظر اقتصادی و اجتماعی تقریباً همان کارهایی را انجام می‌دهد که مورد نظر حزب کمونیست فرانسه است... همانگونه که پیشتر اشاره شد آزمایش فرانسه تازه است و هم مدت کوتاهی بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد، به همین دلیل است که نباید زیاد روی آن حساب کرد. اما در این آزمایش تنها یک مسئله برای ما جالب است و آن اینکه اگر این تجربه پیروز گردد نمونه‌ای از سوسیالیسم دمکراتیک خواهد بود.

بدون شک در امر ساختمان سوسیالیسم باید تجربیات اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی و چین بعنوان آزمایش‌های ارزشمند مورد توجه قرار گیرند، نه فقط از این لحاظ که سوسیالیسم را باید چگونه پیاده کرد بلکه از این نظر نیز که چگونه نباید پیاده کرد. ما باید هم از نتایج مثبت این تجربه‌ی تاریخی که بزرگترین و مهمترین آزمایش جامعه‌ی بشریت است بهره بگیریم و هم از اشتباهات آن دوری جویم.

### ۵ - موضع ما در مقابل کشورهای سوسیالیستی

پیش از آنکه له این اصل پردازیم نظر کوتاهی بر تاریخ جنبش کارگری جهان ضروری است:

انترناسیونال دوم بعنوان سازمان کارگران جهان در سال ۱۸۹۴ در زمان انگلس بوجود آمد. در دوران جنگ اول جهانی در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ انترناسیونال دوم از خط مشی راستین خود یعنی از موضع دفاع از منافع زحمتکشان جهان منحرف گردید و به این ترتیب اثبات نمود که فی‌الواقع، «انترناسیونال» کارگران نیست. زیرا هنگامی که جنگ شروع شد بسیاری از احزاب سوسیالیست که عضو انترناسیونال دوم بودند از سرمایه‌داری کشور متبوع خود و تأمین بودجه‌های جنگی حمایت کردند. درحالی‌که بلشویک‌ها و انترناسیونالیست‌های واقعی معتقد بودند که کارگران هر کشوری باید علیه سرمایه‌داری کشور خود به مبارزه برخیزند و برای سرنگونی آن بکوشند و از حمایت و پشتیبانی شوینیسیم عظمت‌طلبانه و جنگ‌افروزی سرمایه‌داری کشورهای مربوطه خودداری نمایند.

چنین اختلافات نظری باعث شد که حزب بلشویک از انترناسیونال دوم خارج شود و به این ترتیب انترناسیونال دوم عملاً از هم پاشید.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، لنین پیشنهاد انترناسیونال سوم یعنی انترناسیونال کمونیستی را نمود. این انترناسیونال در سال ۱۹۱۹



تشکیل شد و به صورت مجمع احزاب کمونیستی درآمد. هدف نین از ایجاد انترناسیونال سوم این بود که احزاب کمونیست را در یک سازمان واحد جهانی گردهم آورد تا متحد و یکپارچه عمل کنند و از حاکمیت شوروی که مورد یورش دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته بود، دفاع نمایند.

انترناسیونال سوم سازمانی بود که پا از جبهه فراتر گذاشته و بیشتر به یک حزب شباهت داشت. این انترناسیونال بیست و یک اصل داشت و هر حزبی که به عضویت آن درمی‌آید ناگزیر از قبول این بیست و یک اصل بود و می‌بایستی از آنها پیروی نماید. یکی از این اصول که شهرت زیادی پیدا کرده بود، این بود: «معیار انترناسیونالیسم شیوهی موضعگیری در مقابل اتحاد شوروی است». به این معنی که اگر حزبی سیاست کشور شوروی را که در آن زمان تنها کشور سوسیالیستی جهان بود قبول می‌کرد و بدون چون و چرا از آن دفاع و پیروی می‌نمود انترناسیونالیست به حساب می‌آید، در غیراینصورت یعنی چنانچه نظر انتقاد آمیزی داشت انترناسیونالیست قلمداد نمی‌شد.

این وضع تا زمان انحلال انترناسیونال سوم در سال ۱۹۴۳ همچنان ادامه داشت؛ لیکن در آن سال اعلام شد که به دلیل جریان جنگ هر حزب کمونیستی می‌تواند سیاست خود را مستقلانه تعیین نماید. بعد از جنگ دوم جهانی نیز «انفرم بورو» یا «دفتر مبادله‌ی اطلاعات» در میان احزاب کمونیست بوجود آمد که آن هم به دنبال رخدادهای سال ۱۹۵۶ منحل گردید.

بدین ترتیب مدتهاست که هر حزب کمونیستی این حق را دارد که سیاست خود را مستقلاً اتخاذ نماید و نظر خود را درباره‌ی حوادث دنیا و کشور متبوع خود اعلام دارد. احزاب کمونیست اروپای غربی خصوصاً احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه و اسپانیا در مورد بسیاری از مسائل با کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی اختلاف نظر دارند و دیدگاه‌های خود را در مطبوعات خود منتشر می‌سازند.

بنابراین اگر یک حزب کمونیست از این حق بهره‌مند باشد که درباره‌ی بسیاری از مسائل نظرات مشابهی با اتحاد شوروی نداشته باشد، پیداست ما که یک حزب دمکراتیک - ملی هستیم به طریق اولی از چنین حقی برخوردار هستیم و می‌توانیم در مورد ساختمان سوسیالیسم و در رابطه با سیاست جهانی نظرات ویژه‌ی خود را داشته باشیم.

بدون تردید اتحاد شوروی سیاست خارجی ویژه‌ی خود را تعقیب می‌نماید، لیکن آیا چنین خط مشی ویژه‌ای با نظرات و باورهای خلق‌های ایران می‌تواند همواره سازگار باشد؟ مثلاً امروز همگان می‌دانند که اتحاد شوروی علاوه بر اتومبیل و کامیون و لوازم دیگر سلاح‌هایی از قبیل: آر.پی.چی و کاتیوشا و اسلحه و مهمات نیز به رژیم شاه فروخته بود. رژیم شاه که یک رژیم دیکتاتور و پلیسی بود اگر این سلاح‌ها را در داخل کشور مورد استفاده قرار می‌داد، این کار ضدیت با آزادی و خواست‌های عادلانه‌ی خلق‌های ایران بود؛ و اگر در خارج از ایران از آن استفاده

می‌کرد، از آنجا که رژیم‌می بود وابسته به امپریالیسم و به صورت ژاندارم خاورمیانه بود، باز هم این کار به معنای خصومت با آزادی و آزادیخواهی خلق‌های این منطقه بود. (همانگونه که شاه این سلاح‌ها را در ظفار مورد استفاده قرار داد!) بنابراین آیا ما بعنوان ایرانیانی آزادیخواه حق نداشتیم بگوییم که فروختن این سلاح‌ها به رژیم شاه علیه منافع خلق‌های ایران بود؟

وظیفه ما این است که قبل از همه از منافع خلق خودمان دفاع کنیم، همانگونه که اتحاد شوروی نیز ابتدا از منافع خلق‌های خود دفاع می‌کند. ما هیچگاه از اتحاد شوروی انتظار نداریم کاری که ما باید انجام دهیم برایمان انجام دهد. متأسفانه در سال گذشته بسیاری از مبارزان کوردستان چنین انتظاری را داشتند و به آنها یاد داده شده بود که باید شوروی‌ها بیایند و ما را آزاد کنند. اکنون حزب ما این واقعیت را برای اعضای خود، خلق کورد و خلق‌های دیگر ایران روشن کرده است که ما باید خود رأساً میهنمان را آزاد کنیم و هرگز نباید چشم به راه اتحاد شوروی، یا هر کس و هر قدرت دیگری باشیم که از خارج بیاید و برایمان دمکراسی و خودمختاری تأمین نماید. نباید از اتحاد شوروی انتظار داشته باشیم که هرچه را می‌خواهیم درست مطابق آن عمل کند. در مقابل البته هیچ دوستی هم نباید از ما انتظار داشته باشد که هرچه وی می‌گوید ما هم فوراً اطاعت نماییم.

بعنوان نمونه سیاست اتحاد شوروی را در رابطه با ایران

«خمینی» در نظر بگیریم:

بطور کلی، سیاست شوروی‌ها در مقابل رژیم خمینی طی چهار سال پس از پیروزی انقلاب ایران از دید خودشان یک سیاست صحیح و اصولی بوده است، لیکن از دیدگاه ما که علیه رژیم خمینی مبارزه می‌کنیم هر سیاستی که از این رژیم حمایت نماید، نادرست، ناخوشایند و غیراصولی است.

دلیل شوروی‌ها برای پیشبرد چنین سیاستی چیست؟ آنها استدلال می‌کنند که رژیم شاه رژیمی بود ضد اتحاد شوروی و سرسپرده‌ی آمریکا، رژیم خمینی هم راست است که ضد شوروی است لیکن در همان حال ضد آمریکایی نیز هست (یا حداقل مانند شاه سرسپرده‌ی آمریکا نیست) از اینرو یک درجه از رژیم شاه بهتر است و برای اتحاد شوروی قابل قبول‌تر.

ممکن است چنین سیاستی از لحاظ بین‌المللی سیاست درستی باشد، ولی آیا ما هم باید مسئله را از این دیدگاه مورد توجه قرار دهیم؟ برای خلق کورد که مدت چند سال است درگیر مبارزه‌ی سخت و درازمدت علیه رژیم خمینی است و هر روز در این راه چندین نفر از فرزندان‌ش را قربانی می‌کند، آیا سیاست پشتیبانی از رژیم می‌تواند قابل قبول باشد؟ بدون شک خیر!

بنابراین ما نه می‌توانیم اتحاد شوروی را به جای خودمان فرض کنیم و از او بخواهیم موضعی مانند ما داشته باشد و نه می‌توانیم خودمان را به جای اتحاد شوروی بگذاریم و سیاستی مانند آن درپیش گیریم.

بعلاوه باید این مسئله را نیز اعلام کنیم که ما فقط مخالف

توسعه و روابط بازرگانی و فرهنگی ایران با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر نیستیم، بلکه معتقدیم هر رژیمی در ایران بر سر کار باشد باید روابط خود را با اتحاد شوروی این همسایه‌ی بزرگ ایران توسعه بخشد. ایران بعنوان یک کشور کشاورزی می‌تواند مقادیر زیادی مواد خام به اتحاد شوروی بفروشد و کالاهای صنعتی از آن کشور خریداری نماید. گذشته از آن ایران می‌تواند از راه ترانزیتی اتحاد شوروی استفاده کند و با هزینه‌ای بسیار کمتر کالاهای خود را از جمله گاز را به اروپا برساند و کالاهای مورد نیاز را از اروپا وارد نماید. کسانی که تصور می‌کنند اعزام یک تیم فوتبال از اتحاد شوروی به ایران یا شرکت آنها در مسابقه‌ی شطرنج با تیم ایران حمایت از رژیم شاه بوده است اشتباه می‌کنند و روابط بین‌المللی را به خوبی درک نکرده‌اند.

بنابراین تکرار می‌کنیم که ما مخالف گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی کشورهای سوسیالیستی با رژیم خمینی نیستیم لیکن پشتیبانی سیاسی از این رژیم را بی‌مورد می‌دانیم. همچنان که در زمان شاه نیز حمایت عجیبی که در کشورهای سوسیالیستی از شاه بعمل می‌آمد، بسیار مایه‌ی تأسف بود و به هیچ وجه نمی‌توانستیم خود را قانع کنیم کشوری مانند رومانی دکترای علوم اجتماعی به محمدرضا شاه بدهد درحالی‌که می‌دانیم اساس علوم اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی مارکسیسم - لنینیسم است.

اینک با توجه به تمامی مسائلی که مطرح شد رابطه‌ی حزب ما با کشورهای سوسیالیستی باید بر چه منوالی باشد؟ پاسخ این

است که این رابطه باید دوستانه باشد، یعنی نه خصمانه مانند پاره‌ای از گروه‌ها و دسته‌های سیاسی که اتحاد شوروی را سوسیال امپریالیست یا امپریالیست تمام عیار می‌شناسانند، و نه دنباله‌روی بی‌چون و چرا مانند حزب توده که هر مسئله‌ای را که در شوروی پیش آید و هر سیاستی را که از طرف دولت شوروی درپیش گرفته شود در بست قبول می‌کند و به مداحی از آن می‌پردازد! از دیدگاه ما پیوند دوستی به این معنی نیست که هر آنچه دوستانمان بخواهند بگوییم لبیک!

بدون شک چنانچه ما با اتحاد شوروی اختلاف نظر هم داشته باشیم هرگز با این کشور از در خصومت درمی‌آییم، اما حق انتقاد را همواره برای خود محفوظ خواهیم داشت. آیا هرکاری که حزب دمکرات انجام می‌دهد می‌تواند مورد پسند حزب کمونیست اتحاد شوروی باشد تا آنکه ما هم هر کاری را که دولت شوروی انجام می‌دهد تأیید نماییم؟

همگان می‌دانند که اتحاد شوروی دولتی است بسیار قدرتمند و با نفوذ. ما هم حزب کوچک ملت کوچکی هستیم. اما آیا دلیل می‌شود که ما رابطه‌ی خود را بر این مبنا پایه‌گذاری کنیم که هرچه رادیو مسکو بگوید همان را انجام دهیم؟! احزاب و سازمان‌هایی وجود دارند (مخصوصاً در خارومیانه) مانند حزب توده‌ی ایران که هنوز هم خیال می‌کنند که هرآنچه از رادیو مسکو پخش می‌شود باید بدون چون و چرا از جانب آنها تکرار شود. چنین کاری نشانه‌ی ضعف و زبونی و عدم استقلال آنها

است.

نباید فراموش کرد که حزب دمکرات کردستان ایران صاحب سرمایه‌ی بزرگی است آن هم همان سیاست مستقلی است که درپیش گرفته است. تاکنون یکی از رموز موفقیت ما در اتخاذ همین سیاست مستقل نهفته بوده است.

این سیاست درست یا نادرست هرچه بوده مصنوع خودمان بوده است؛ زیرا معتقدیم که هیچ کس به اندازه‌ی خود ما از واقعیات جامعه‌ی کردستان باخبر نیست و هم بدان دلیل است که هیچکس به اندازه‌ی خود ما صلاحیت تصمیم‌گیری به نیابت از ما را ندارد. هیچ ارگانی چه مربوط به یک کشور بخصوص و چه بین‌المللی این حق ندارند که بدون اطلاع ما درباره‌ی ما تصمیم بگیرد! همچنانکه ما هم به خود اجازه نمی‌دهیم که درباره‌ی کشور دیگری تصمیم بگیریم. هیچگاه نباید منافع هیچ کشور و هیچ حزبی برای ما معیار قرار گیرد. تنها معیار برای ما منافع خلق کورد و خلق‌های دیگر ایران است و بس و هیچ کس دیگری غیر از خلق کورد و سایر خلق‌های ایران نمی‌تواند این منافع را بهتر تعیین و تبیین نماید.

مسئله‌ی دیگری که باید روشن گردد این است که ما بعنوان حزب دمکرات نباید خود را وارد اختلافات و تضادهای موجود میان کشورهای سوسیالیستی بنماییم و مثلاً به گونه‌ای رسمی از اتحاد شوروی در مقابل چین جانبداری کنیم یا اینکه آلبانی را الگوی خود قرار دهیم و غیره... لیکن چنانچه گاه‌گذاری یکی از اعضای

حزب ما بخش‌هایی از سیاست خارجی شوروی را مورد انتقاد قرار داد یا اینکه جنبه‌هایی از سوسیالیسمی را که در آنجا وجود دارد تأیید نمود این امر نباید حمل بر آنتی سویتیزم (ضد شوروی بودن) یا آنتی کمونیسم (ضد کمونیست بودن) گردد. این دو آنتی سویتیزم و آنتی کمونیسم مدتهاست دز حزب ما محکوم شده است. همچنین اگر شخصی در داخل حزب به دفاع از بعضی از سیاست‌های شوروی پردازد نباید او را به «توده‌یی بودن و انحراف از خط حزب متهم سازند. این نوع برچسپ زدن‌ها و اتهام بستن‌ها چیزی است که متأسفانه از سوی حزب توده رواج داده شده است!

اکثریت این قضاوت‌ها نادرست که مخصوصاً به خود جوانان داده شده و متأسفانه در میان بعضی از آنها موجبات آشفتگی‌های فکری زیادی را فراهم کرده است، تحفه‌ایست از جانب رهبران حزب توده. ادبیات منحرفی که از مغز رهبران حزب توده تراوش کرده همگی نشان دهنده‌ی ماکیاولیسم، اوپورتونیزم و فرصت‌طلبی است.

متأسفانه به دلیل آنکه در ایران دسترسی به ادبیات اصیل سیاسی کار مشکلی بوده و هست این ادبیات انحرافی بر باورها و اعتقادات یک نسل کامل از جوانان ما تأثیرات سوئی گذاشته است.

برای آنکه چنین اعتقادات فرصت‌طلبانه‌ای ریشه‌کن شود باید ما از یکطرف وظیفه‌ی خود را در مبارزه با آنها به انجام برسانیم و



از طرف دیگر به رفقای خود تفهیم نمائیم که چنانچه می‌خواهند با مارکسیسم واقعی آشنایی پیدا کنند، باید حساب آثار خود مارکس و انگلس و لینن را از عقاید انحرافی حزب توده و نظرات پاره‌ای از گروه‌ها و دسته‌های گمراه جدا نمایند. اگر کسی معتقد به علم باشد می‌داند که تئوری علمی هرگز پدیده‌ای ایستا نیست و روز به روز تکامل پیدا می‌کند. بنیانگذاران مارکسیسم نیز هرگز بر این باور نبوده‌اند آنچه را که گفته‌اند وحی آسمانی است و نباید دستکاری شود! آنها آشکارا گفته‌اند که مارکسیسم راهنمای عمل است و پیوسته نیز در حال تکامل می‌باشد.

تفاوت ما با اکثریت گروه‌ها و دسته‌ها این است که آنها می‌کوشند واقعیات میهمن ما را با تئوری‌های خود منطبق سازند و ما برعکس می‌خواهیم با بهره‌گیری از تئوری و تجربیات انقلابی کشورهای دیگر و کشور خودمان و درس‌های جنبش‌های تاریخی کورد، تئوری‌ها را با واقعیات جامعه تطبیق دهیم، در این راه از برچسب زدن‌ها نباید هراس داشت. حزب ما تاکنون ثابت کرده است که برچسب و تهمت زدن‌ها در سیاست و خط مشی‌اش اثر نمی‌کند و در آینده نیز باید همین روش را ادامه بدهد.

## کوتاه سخن!

حزب دمکرات کردستان ایران هوادار پیگیر سوسیالیسم است و برای نیل به آن پیکار می‌کند، لیکن:

نخست – استقرار سوسیالیسم فعلاً در دستور روز قرار ندارد.

دوم – سوسیالیسمی که می‌خواهیم پیاده کنیم سوسیالیسمی است دمکراتیک که با شرایط ویژه‌ی میهن ما سازگار باشد. اگر غیر از این باشد سوسیالیسمی وارداتی و مصنوعی خواهد بود، خلاقیت نخواهد داشت و مورد پسند جامعه‌ی کردستان نخواهد گرفت.

سوم – رابطه‌ی ما با کشورهای سوسیالیستی رابطه‌ایست دوستانه. «دوستانه» به مفهوم نه خصومت و نه دنباله‌روی بی‌چون و چرا. ما خط مشی سیاسی خود را خود تعیین می‌کنیم چراکه حزب مستقلاً هستیم و چه پرتوان و چه کم توان چه کوچک چه بزرگ باشیم سیاست مستقل خود را رها نخواهیم کرد. نباید تردید داشت که کشورهای سوسیالیستی اصولاً پشتیبان ما هستند و باید هم پشتیبان ما باشند. زیرا ما از حقوق انسانی و ملی خود دفاع می‌کنیم. اگر امروز این پشتیبانی چندان نمودار نیست، بی‌گمان در آینده به صورت حمایت فعالی درخواهد آمد. چراکه در واقع در خاورمیانه تنها یک نیروی انقلابی وجود دارد که تا بحال حمایت چندان از وی بعمل نیامده است و آن هم جنبش خلق کورد بطور اعم و جنبش ملی - دمکراتیک کوردستان ایران

بطور اخص می‌باشد. متأسفانه هنوز این واقعیت کاملاً نمایان گردیده لیکن بدون شک در آینده آشکار خواهد شد و توجه کلیه‌ی آزادیخواهان جهان را به سوی خود جلب خواهد کرد و در عرصه‌ی سیاسی خاورمیانه تأثیر اساسی خواهد گذاشت.

در مبارزه‌ی درازمدت ملت خود، ما اتحاد شوروی را دوست و هم‌پیمان استراتژیک خود به حساب می‌آوریم و همواره براین اعتقاد باقی خواهیم ماند. حتی اگر یک حزب ناسیونالیست تمام عیار هم می‌بودیم (که نیستیم!) با درنظر گرفتن شرایط ژئوپولوتیک (جغرافیایی - سیاسی) میهن ما باز هم می‌بایستی دوستی با اتحاد شوروی را چون اصلی رعایت کنیم.

بنابراین ما باید خط مشی سیاسی درست خود را که مبارزه در راه استقرار دموکراسی در ایران و کسب خودمختاری برای کوردستان است ادامه دهیم و نفوذی را که در ایران بدست آورده‌ایم افزایش دهیم. آنگاه یقین داریم که نه تنها کشورهای سوسیالیستی بلکه تمامی سازمان‌های مرفعی جهان و کلیه‌ی آزادیخواهان کشورهای دیگر پیگیرانه از ما پشتیبانی خواهند کرد.



**Abdul Rahman Ghassemlou**